

و شاید تا پایان امسال چاپ شود. کتابی درباره‌ی علم آشپزی هم ترجمه کرده‌ام. احساس کردم لازم است سوادم را ارتقا بدهم و با این کارهای ترجمه، گویی برای خودم فرصت مطالعه گرفته‌ام.

[۲] پس برای گذران زندگی کار ترجمه انجام می‌دهید... از این فضا راضی هستید؟

کار من همین است، جای دیگری مشغول نیستم و درآمدم مبتنی بر این کار است. در فضای زندگی مجردی و تنهایی می‌توان با کم و زیاد این کار کنار آمد، و دیگری را با بی‌پولی آزار نمی‌دهی. باید شانس آورد تا کتاب بفروشد و به درآمد برسد و راستش به نظر بسیاری انزوای کاری سازنده است.

[۳] ترجمه روح نویسنده را از باب ارتباط با ادبیات اقناع نمی‌کنند...

اقناع نمی‌کند ولی روح نویسنده را صیقل می‌دهد. من کارهای ادبیات را ترجمه نمی‌کنم. کتاب‌های متنوع که خارج از حیطه‌ی ادبیات هستند برعکس آنچه انتظار داشتم کمک می‌کند خودم را بشناسم، می‌خواهم دانشم و سوادم بالا برود و جامعه‌ام را بفهمم. در شناختن محیط به من کمک می‌کنند. چه اشکالی دارد که کمبودهای جامعه را ببینم؟!

[۴] با کتاب‌های روان‌شناسی مشکلی ندارید؟

اگر کتاب روان‌شناسی زرد نباشد، چرا که نه؟! کتاب «افسانه عادی بودن» به ترجمه من چاپ شد که کتاب مشهور، سلامت، جدی و تأثیرگذاری است. نویسنده این اثر درباره سالم کردن جامعه صحبت می‌کند که به نظر من محتوای مخصوص به جامعه ما است.

در این حوزه کتاب‌های زرد داریم ولی یک بخش توسعه فردی و مدیریت هم داریم. من یک کتاب در حوزه مدیریت با عنوان: «ساختن» از تونی فیدال را ترجمه کرده‌ام. این کارها برای من جذاب است. وقتی صبح تاشب و وقتان را برای این کار می‌گذاری یک روز به خودتان می‌آیید و می‌بینید روزانه ۷ هزار کلمه تایپ می‌کنید و کل انرژی شما را می‌برد و شب نمی‌رسید که برای نوشتن چیزی تمرکز کنید.

این کتاب‌ها بدون هزینه به شما یاد می‌دهند که چطور سلامت روان خود را حفظ کنید و چطور مدیریت داشته باشید. این کارها روحیه من را عوض کرده است. من در خانه نشست‌ام که هیچ کاری نکنم، بلکه بسیار فعال هستم و از این لحاظ احساس خوبی دارم.

[۵] نویسنده بودید و نمایشنامه می‌نوشتید، کارگردانی و بازیگری

را تجربه کردید و بعد در مقام ناشر فعالیت کردید و چند سالی است

که در دانشگاه، تئاتر تدریس می‌کنید. آراز را بیشتر با کدام حرفه‌اش

باید شناخت؟

شما با من درباره نویسندگی صحبت کردید و من ته دلم گفتم بهتر که دیگر کارهای من را نمی‌دانید، ولی به دلیل حجم بالای کار، دیگران بیشتر مرا مترجم می‌دانم.

منتشرش کرد. دلم نمی‌خواهد به عنوان نویسنده از من منتشر شود و چیزی قابل ارائه نیست. البته بعد از کتاب شب، سه نمایشنامه با دولت‌آبادی نوشتیم و آنها هم چاپ شدند، اما نمایشنامه است و شاید در این حیطه ننگند.

نویسنده در مرحله اول نسبت به خودش اعتماد به نفس ندارد و تا ننویسد نمی‌فهمد چه کاره است؟ باید بنویسد تا بفهمد. من هم احساس کردم یک جایی از سواد من می‌لنگد و چیزی کم و کسر دارم، باید اینها را کنار هم جمع کنم و پای کار بنشینم. انگار پازل تکه و پاره‌ای هستی و باید سعی کنی خودت را به وحدتی برسانی.

ابتدای امسال اتفاق جالبی برای من رخ داد. وقتی کتاب‌ها را از نشر «چشمه» و «اسم» پس گرفتم، گویی به خودم آمدم. کار بزرگی بود، اردیبهشت امسال پیش ناشر رفتم و گفتم کتاب‌های من را چاپ نکنید!

[۶] علت عدم تجدید چاپ کتاب‌ها چه بود؟

بعد از دوره آقای یزدانی خرم به نشر چشمه رفتم و با عدم تجدید چاپ کتاب‌ها روبرو شدم و متوجه مشکل شدم و کتاب‌ها را پس گرفتم.

بعد از این اتفاق شروع به خواندن کتاب‌ها کردم و حس کردم به عنوان یک نویسنده آشفته‌گی ۱۵ ساله‌ای را از سر گذشته‌ام. از سال ۸۷ که در ۲۳ سالگی و بعد از ۴ سال تجربه‌ی مشق نوشتن، کتاب «یکشنبه» را شروع کردم، حساب کردم که بیست سالی برای من جمع و جور شده و به عنوان یک نویسنده با سیر زندگی خودم روبرو شدم.

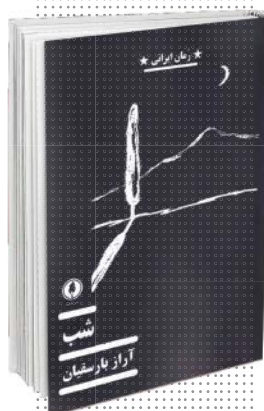
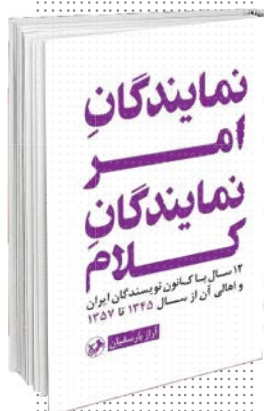
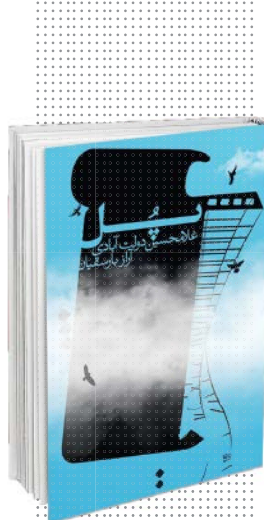
کتاب‌های یکشنبه، دوشنبه و سه‌شنبه شبیه زندگی من است و به من نزدیک هستند. من در پایان کتاب سه‌شنبه کلک کاراکتر را کنده‌ام و بعد فکر کردم چرا باید این کار را بکنم؟! می‌توانم چهارشنبه را بنویسم، متن جدیدی نوشته شود، روحیه بگیرم و به آینده نگاه کنم. چهارشنبه را در نوبت نگارش دارم.

ترجمه‌های زیادی از من چاپ می‌شود و خودم را در ترجمه غرق کرده‌ام. چاپ نشده‌های ترجمه‌ام، از آثار منتشر شده‌ام بیشتر است. خل و خوی من عوض شده و ترجمه‌های متعدد روان‌شناسی و جامعه‌شناسی دارم.

[۷] کارهای ترجمه‌ات مبتنی بر سفارش ناشران است؟

من با ناشران کار نمی‌کنم، به صورت رسمی فقط با یک نشر کار می‌کنم و زمانی آنها پیشنهاد می‌دهند و زمانی من. با هم توافق داریم و گرفتن کار به صورت سفارشی نیست. چند کتاب پیشنهاد می‌دهند و من از بین آنها موضوع مورد علاقه‌ام را انتخاب می‌کنم. به همین دلیل سابقه ندارد کاری را ترجمه کنم که به آن علاقه نداشته باشم.

من در موضوعاتی کار کرده‌ام که می‌خواستم سوادم را در آن حوزه‌ها بالا ببرم. کتابی به نام استراتژی از لارنس فریدمن را ترجمه کردم که کتاب بی‌نظیری است



آن نگفت، نمی‌دانم چرا؟! کتاب ۳۰۰۰ چاپ رفت؛ دیگر چه می‌خواهیم؟! شاید این کتاب در خود چیزی ناخوشایند برای آدم‌ها داشت.

بیرون از این مجموعه چند نفر با این کتاب درگیر شدند؟ همان‌هایی که اسم آوردیم، بستگان و احزاب و شاگردانشان در این کتاب درگیر هستند. حزب توده، چریک‌های اکثریت و اقلیت و حتی فکر می‌کنم برخی دستگاه‌های امنیتی هم درگیر این محتوا هستند. تمام آدم‌های این کتاب مرده‌اند. مثلاً اسماعیل خوبی زنده بود که فوت کرد و بعد اطلاعات را در کتاب آپدیت کردیم. من فکر می‌کنم کتاب کاسی آدم‌های بیرونی را هم به هم ریخت.

بعد از این کتاب از طرف حسن روزی طلب پیشنهادهای مختلفی داشتم که از بین آنها موضوع شهید رجایی برایم از همه جذاب‌تر بود. سه ماه روی این موضوع اتود زدم. دو ماه هر چه کتاب راجع به مجاهدین بود خواندم. قبل از آن بخاطر کتاب قبلی درباره چریک‌ها و توده خوانده بودم و می‌خواستم مجاهدین را بخوانم و همه را با هم بشناسم. نوشتن درباره شهید رجایی پروژه سختی است و سر آن کار اذیت شدم. ایده‌ای داشتم و می‌خواستم آن را با روایت زندگی شهید رجایی ترکیب کنم. این شخصیت پر از داستان است. شاید یک روز آن را بنویسم.

من احساس می‌کنم زمانی نیاز بود از کانون نویسندگان بنویسم، ولی امروز نیاز نیست. در مورد برخی شخصیت‌ها هم همین‌طور است من امروز موقعیت را طور دیگری می‌بینم و معضل خودم را چیزهای دیگری حس می‌کنم. یک عده می‌گویند تو در زمین نظام بازی می‌کنی، این طرف هم هیچ، پس من در این بین تنها هستم و احساس می‌کنم ترجمه من بیشتر به کمک آدم‌های مختلف می‌آید. احساسم این است که باید برگردم و ببینم چه چیزی به درد چه کسانی می‌خورد؟

اما اگر داستانی بنویسم و قابل انتشار باشد، چاپش می‌کنم. دلم می‌خواهد نمایشنامه‌ای در مورد مصدق بنویسم. یا تئاتر اجرا کنم. کارهایی در نوبت دارم و می‌خواهم کاری بکنم ولی باید به خودم اجازه بدهم تا به موقع‌اش باشد. از تئاتر کوتاه نمی‌آیم و حتماً اجرا می‌کنم. از آخرین اجرایم زمان زیادی می‌گذرد. با دانشجوهای تئاتر می‌شود کار کرد که گاهی از اهالی حرفه‌ای تئاتر خیلی بهتر هم هستند. این طور نیست که کار نکنم. ولی این‌که چه کاری بکنم این بستگی به خیلی چیزها دارد.

[۸] چه خوب که با تنهایی‌ات، انگیزه و امیدت را تکه داشته‌ای...

این تکه سخت است، روزهایی وجود دارد که دلم می‌خواهد نباشم. هر کسی دلایل خودش را دارد و روزهایی می‌خواهی نباشی و روزهای دیگری با خودت می‌گویی خب هستم و کار می‌کنم.

[۹] در این انزوا به دنبال عمیق شدن در ادبیات بودی یا انزوای

بعد از کتاب «نمایندگان امر...» هدفمند بود؟

من و دولت‌آبادی بعد از آن هم کتاب داشتیم ولی خودم شخصاً اثر خاصی ننوشتیم. البته من شروع به نوشتن «شب» کردم ولی با آغاز پروژه «نمایندگان امر نمایندگان کلام» مصادف شد و یک سال، کار کتاب خوابید. یک سال برای نوشتن کتاب «شب» و اتمامش زمان گذاشتم، ولی آن چیزی که می‌خواستم نشد. شاید اگر امروز بنویسم، چیز دیگری شود، ولی نمی‌شود وارد کتاب شد. توزیع محدودی داشت و باز خورد خاصی از این اثر نداشتم. بعد از آن کار کردم و نوشته‌ام ولی چیزی نیست که بتوان

سعی می‌کنم مترجم بهتری باشم

کتاب‌های روان‌شناسی را ترجمه کردم تا روان‌شناسی را که درکش نمی‌کردم بفهمم. امروز بهتر می‌فهمم یک درمانگر چه می‌گوید.

وقتی کتاب منتشر می‌شود، لذت فهمیدن را با مخاطب به اشتراک می‌گذارم. اگر بتوانم این حس را در نوشتن هم منتقل کنم سخت است. اگر من امروز کتاب کانون نویسندگان را بنویسم چه می‌نویسم؟ آن اسناد را دقیق‌تر می‌خوانم. در همان زمان هم اگر من شش‌ماه بیشتر وقت داشتم کتاب، پُرتر می‌شد. گاهی یک مطلب پیدا می‌کنم و به خودم می‌گویم ای وای؛ من این را ندیده بودم!

شاید این مطلب در نگاه اول ارزشی نداشته باشد ولی همین که در کار بنشیند و در روایت بیاید و بتوانم بگویم فلانی هم این را گفت، ارزش دارد.

[۱۰] آراز بارسقیان بعد از چهل سالگی با آراز قبلی فرق خواهد کرد؟

بله، می‌خواهم نویسنده بهتری شوم. می‌خواهم مترجم بهتری باشم. اگر کارگردان هستم می‌خواهم بهتر شوم. من نمی‌خواهم فرق کنم؛ می‌خواهم بهتر شوم. بستن باب آموزش بداست من هنوز یاد می‌گیرم. من ترجمه نمی‌کنم که ترجمه کرده باشم بلکه می‌خواهم یاد بگیرم. ترجمه‌ای که در حین کار چیزی به من یاد ندهد حالم را بد می‌کند. ترجمه برای این است که چیزی بفهمم و یاد بگیرم.

